

# موسیقی و شعر

بقلم آقای رشید یاسمی

ای ارتعاش متناسب و روح نوازی که ترا موسیقی مینامند  
مجله آینده خواسته است تأثیرات ترا وصف کنیم و ترا باشعر مقایسه  
نمائیم ! اما ساعتی که تو در برده گوش تأثیر مست کننده خود را محسوس  
میسازی هیچکس سزاوار نمیداند که بقلم و کاغذ توجه کند و وقتی که  
سامعه از تو محروم است کدام حافظه توانا می تواند کیفیات ترا زندگی  
بخشیده و چنانکه لایق تو است بر صفحه کاغذ مرتسم سازد ؟

تا در بوستان مکاشفات تو بتفرج مشغولیم بوی گل چنان ما  
را مست می کند که دامن از دست می رود و تا بیرون از آن بوستانیم  
دقیقه از حالات مقیمان باغ را تصویر نتوانیم کرد!

بقلم و بیان ابن اجازه را نداده اند که نقاش یا راوی کیفیات  
روحی بشوند ! تو زبان روحی و زده صاحب جانی مفهومی . اما کیست  
که با بیان و بنان مترجم یکی از قرعات و ضربات تو شود ؟

تو هم مثل تمام چیزهای خوب لذیذ و روحانی می آئی و بزودی  
محو می شوی و جز بادی مبهم که با هیچ لغتی بیان شدنی نیست در خاطر  
ها نمیگذاری ، امواج ترا این فضای حریص و غارتگر بزودی از هم می  
باشد و هر قطعه از آرا موجی قوی و مهاجم بغنیمت میراید . هر صاحب  
دل و صاحب احساسی میدانند تو چیستی و هیچ آفریده نمی تواند در تعریف  
تو الفاظی بیابد . لغات تو از چه منبعی است که برای همه کس  
مفهوم و بر همه کس نامعلوم است ؟ نخستین موجی که از تو بما می رسد  
تمام حواس را از کار باز میدارد و بیک نقطه متوجه می سازد . قلب  
را گرم و ضربانش را سریع می کند . نفس را که بی اختیار حبس  
می شود بریده بریده بیرون می فرستد . هیجانی در تمام اعصاب ایجاد  
می کند که بحالت اندوه دیدگان با سرور یافتگان شباهت دارد اما اندوهی

که روی زمینۀ شادی استوار است و سروری که بچاشنی غم آمیخته است!  
اندوه بر تمام وجود مستولی می شود. اشکی ملایم و شیرین در  
مخازن چشم بالا می آید و کلیۀ احوالی که در مصائب شدیدۀ بروز  
می کند احساس می شود. ولی با این تفاوت که عمق دل خندانست  
و سویدای قلب ملتهب و متلذذ است.

شعرائی که عشاق خندان و گریان را بشمع تشبیه کرده اند  
قدیمی کوتاه بجانب حقیقت برداشته اند. و آنها که ابر بهار برآ مثل قرار  
داده اند قدری بیشتر بحقایق نزدیک شده اند.

ابر بهار چهرۀ تیره و منقلب و مشوش خود را نشان میدهد  
ولی ناگهان دل نورانی و خندان خویش را باز میکند.

اگر گردش افلاک را موسیقی عمومی کائنات بدانیم واقعاً سحاب  
بهار را هم باید یکی از مستمعین شیدای آن مجلس تصور نمود!  
توجه میگوئی و در گوش جانها چه میخوان که دلهای مختلف  
و مغزهای متفاوت همه در بجه خود را بر تو می کشایند و چون مریدان  
کرامت دیده بتو ایمان می آورند؟

کدام حقیقت است که هیچ منکر ندارد و هیچ نزدیک پذیر  
نیست و هیچ خلافي در آن راه ندارد و تو آنرا باروای حکایت می کنی؟  
تو آن زبان بین المللی هستی که نوع بشر بیهوده در ترکیبات  
الفبائی جستجویش می کنند و گویا انسان در ساحت بهشت بآن تکلم  
می کرده و خواهد کرد!

چون بدیهی است که کسی وسیله توصیف ترا ندارد در پی  
شناختن توریج بردن و باصلاحات علمی و فنی متوسل شدن خلاف شأن  
تو خواهد بود.

قدرت تو در ابهام است زبان مبهمی که تناسبش کامل باشد  
مؤثر ترین زبان هاست تو خود را بر جمعی عرضه میکنی و هر کس بمناسبت

حوال خود ترا ترجمه می کند و همیشه درست و صحیح مینمائی زیرا که تو کلمی تر و مبهم تر از آئی که در قالب تصریحات ناقصه الفاظ در آئی. از تمام احوال روحی هسته و نطفه در تو هست و هر ذره روحی ترا برحالی که در آن لحظه بروی غالب است منطبق می کند.

آنانکه سعادت دارند و در کلوب استاد ماهر آقای علینقی خان وزیری حاضر می شوند اگر اختیاری در آنها باقی بماند و در سبای حضار بنگرند تأثیر عمومی ترا بخوبی درک خواهند کرد.

تمام این اشخاص که در خارج مجلس هر يك صاحب فکری خاص و عقیده مخصوصی است و شاید در هیچ بابی از ابواب با دیگران موافقت حاصل نکنند و در عالم هیچ چیز آنها را متفقاً مطیع و مؤمن بخود نسازد بمحض اینکه صدای نار آقای وزیری هوارا مرتعش ساخت با یکدیگر متحد می شوند همه در مجذوبیت متفق می گردند. زیرا که تو با بیانی مبهم و کلمی هر يك از آنها را بنوعی متأثر میدسازی و بر تارهای مختلف قلب آنها گذشته در هر دلی تازی را که حاضر و مستعد است مرتعش می کنی! تمام حضار در دریای لذت فرو می روند و امواج تو آنها را باهتزاز می تمام از جانبی بجانبی حرکت میدهد. از این جنبش سکون ناپذیر دائماً حرارت قلب و سرعت خون و درجه شوق ازدیاد می یابد تا بجدی که دیگر معاشقه دورا دور با معشوقی مبهم و غیر قابل ادراک لذتی نمی بخشند شنونده مایل می شود که منظور خویش را بیشتر و بهتر به بیند و آرا از برده ابهام بیرون آورده و پیگیری حقیقی و معین ببخشد. اینجاست که شعر قدم بعرضه خود نمائی می گذارد و الفاظ که کالبد نارسای تو هستند چون ترا مفهوم و مدرک می کنند در مستمین اثری فوق العاده دارند.

چه باید کرد! دماغ بشر که همیشه لایق ادراک روحیات نیست و محتاج بفهم و کشف است در الفاظ شعرا تصریحی و تعریفی از تو می یابد.

اگر شعر فصیح باشد ، اگر اجزای آن تنافر و تعقید نداشته باشند ، اگر ترکیبات لفظی و معنویش با تو موافقت کنند در آن حالت هیچ چیز مؤثر تر از شعر نیست . تأثیر این اشعار جامع‌الشرایط بمثابه است که اگر خواننده لب برهم گذارد و باز امواج غیر ملفوظ تو به تنهائی خود نمائی کنند دیگر میزان التذاذ بحد نخستین نخواهد رسید !

آقای وزیری که کاملاً آگاه از این تأثیرات هستند ابیاتی دلپذیر و موافق مضامین روحانی تو از شعرای بزرگ ایران اختیار کرده و لباس تو قرار میدهند . آنهم غالباً از شاعری که گفتارش از فرط ابهام و کلیت و حسن ترکیب و تنسيق آراسته ترین لباسی است بر پیکر ملکوتی تو و آن حافظ شیرازی است !

بی شعر تو روحی نامدرك و عریانی . و شعر بی تو پیکری

بی احساس و بی روان !

در پیکر لذایذ تو بمنزله احساسی و شعر بمثابه عقل . تفاوت تو با شعر همان فرق شعر است با نثر . تو شعر را قابل دخول در بهشت ارواح می کنی و بالهای آسمانی خود را در پیکر خاکی شعر استوار می سازی . توئی که نظم را از حسیض نثر باوج شعر پرواز میدهی . توئی که شعر را بقدری تلطیف می کنی که مهبط نغمات آسمانی و منبع تراوش های روحانی می گردد !

اما شعر نیز اجر ترا ضایع نمی گذارد . او ترا در دماغ بشر که از همه موجودات بیشتر قدر ترا می داند مفهوم و مرکوز می سازد . او ترا در جمع خاکیان که عشاق وفادار و بی دستگاه تواند وارد کرده و لباسی که مناسب ادراك آن دل باختگان است بر تو می پوشاند و بدرجه تأثیر تو می افزاید . شعر ترا از رتبه محسوسی بمقام معقولی میرساند و نفخه ارزان و بی ثبات ترا در قالب مطبوع خویش قوام و دوام ارزانی میدارد . او ترا از ایوان قلوب بشری بقصر عقول که